اطلاعات ۱۳۰۵
*شنبه ۲۰ مرداد ۱۴۰۳ *۵ صفر ۱۴۴۶
*۱۰ آگوست ۲۰۲۴ * سال نودونهم * شماره ۲۸۷۳۵
ettelaat.com ettelaatonline

سیمای اخلاق اسلامی

آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی

تفسیر درست توکل

یکی از فضایل اخلاقی، توکل به خدادر همه امور است. انسانی که سراپا نیاز و احتیاج است و هر آن از خدا وجود و قدرت دریافت می کند، جا دارد که موجود محدود به موجودی بی نهایت اعتماد کند و در تمام لحظات از او مدد بجوید. توکل در لغت «اعتماد نمودن به کسی و اعتراف به ناتوانی خویش» است و در اصطلاح دینی «اعتماد و اطمینان به خداست که او را در رسیدن به مقاصد یاری کند». خواجه عبدالله انصاری توکل را چنین تعریف می کند: «التوکل کلهُ الامر کله إلی مالکه و التعویل علی وکالته:[1] توکل، واگذاری کار به صاحب آن و اعتماد به وکالت اوست».

خواجه نصیرالدین طوسی می گوید: «التوکل تفویض الإنسان أمره إلی غیره:[2] سپردن کار به دیگری». آنگاه درباره لزوم توکل به خدا می گوید: «هر گاه انسان یقین داشته باشد که خدا از او آگاه‌تر و تواناتر است، طبعاً کارش را به او وامی گذارد تا مطابق تقدیر خود راهنمایی اش کند. مسلماً چنین انسانی به تقدیر خدا خوشحال و راضی می شود. **و مَن یَتَوَکل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ إن الله بالِغُ أمرِهِ قَد جَعَلَ الله لِکُل شَیء قَدرا:** هر کس به خدا توکل کند او براش کافی است؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند» (طلاق، ۳).

تا اینجا معنی توکل و مفهوم عرفی و عرفانی آن روشن شد؛ ولی لازم است مطالبی درباره توکل تذکر داده شود. توکل مصدر باب افتعال است. می گویند «توکل، یتوکل، توکلا» وآن به معنای وکالت پذیری است؛ یعنی انسان از خدا وکالت بپذیرد، در حالی که مقصود از توکل در اینجاآن نیست؛ ولی گاهی توکل در معنای دیگر نیز به کار می رود، وآن وکیل گیری است. در این مورد نیز واژه «تکلان و توکل» را به کار می برند: «وکل توکیلًا فلاناً جعله وکیلًا». مقصود از توکل در بحث ما معنی دوم است، یعنی وکیل گیری.

توکل به معنای ترک کار و کوشش

گاهی یک حقیقت قرآنی و یامعرفت الهی به صورت نادرست تفسیر می شود، سپس از آن نتیجه نامطلوبی گرفته می شود، مثلًا از آیه «**إن الله هو الرزاق ذُو القُوةِ المَتین**» (ذاریات، ۵۹) چنین برداشت می شود که خدا روزی رسان است و او برای زندگی کفایت می کند، دیگر چه نیازی به کار و کوشش است؟ آنگاه خاورشناسان بداندیش توکل را به معنی رهاکردن فعالیت تفسیر نموده و گفته اند یکی از علل عقب ماندگی مسلمانان، توکل است که کار را به خدا بسپارند و دیگر خودشان از هر نوع فعالیت فارغ باشند! در حالی که این تفسیر سراپا غلط است وآیات و روایات برخلاف آن گواهی می دهند. آیات و روایاتی که به تلاش امر می کنند.

فردی به نام عبدالاعلی می گوید من در هوای گرم مدینه امام باقر(ع) را دیدم که مشغول فعالیت است. عرض کردم: «چرا در چنین روزی مشغول کار و کوشش هستید؟» فرمود: «برای اینکه از امثال شما بی نیاز شوم.»[3] در روایتی آمده که امام صادق(ع) از حال عمر بن مسلم پرسید، گفتند: «او تجارت را ترک کرده و مشغول عبادت شده است.» فرمود: «وای بر او! آیانمی داند که دعای چنین فردی مستجاب نمی شود؟!» ابن اثیر نقل می کند پیامبر(ص) کشاورزی را دید که دستش پینه زده بود، آنگاه دست او را بوسید.[4] ترک کار و کوشش به بهانه توکل به قدری دور از منطق است که مولوی به نقدآن پرداخته و می گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند: با توکل زانوی اشتر ببند!
در توکل از سبب غافل مشو رمز «الکاسب حبیب الله» شنو

راز توکل به خدا

راز توکل به خدا این است که عالم آفرینش در هر آن، از فیاض علی الاطلاق اخذ فیض می نماید؛ درست مانند نور چراغی که شب روشن می کند و در هر آنی از نیروگاه نیرو می گیرد، به گونه‌ای که اگر جریان برق یک لحظه قطع شود، تاریکی همه جا را فرامی گیرد؛ بنابراین انسان متوکل باید تمام اسبابی را که عقل و شرع بیان نموده، فراهم سازد و در این قسمت کوتاهی نکند. اما آن چنان نیست که همه اسباب به ثمر برسد، زیرا ممکن است ناآگاهی انسان را فرابگیرد و سبب نارسا را، سبب رسا بینگارد و غرض از توکل این است که او را از غفلت بازدارد؛ چه، اینکه گاهی ممکن است عواملی از خارج کارشکنی کند و از رسیدن به هدف بازدارد ولذا بندگان خدا باید در تمام احوال برای رسیدن به مقاصد از او یاری بطلبند.

پی نوشت‌ها:

۱.منازل السائرین، ۴۳.//۲.اوصاف الاشراف، ۸۷.//۳.تفسیر نور الثقلین، ج۵، ص۱۳۵.//
۴.ابن اثیر، أسدالغابه، مدخل «سعد».

حیات معنوی

شماره نوزدهم فصلنامه «حیات معنوی»، سال ششم، بهار ۱۴۰۳ با این مطالب منتشر شد: سخن نخست؛ نسبت میان فقه و عرفان و اخلاق / محمد صادق کاملان؛ «انسان» در فقه جعفری و طریقت عرفانی / مهدی پورحسین؛ میزان شریعت و تجربه طریقت / محمد جواد ادبی؛ پرهیزه های اخلاقی در عرفان و شریعت / سجاد واعظی منفرد؛ طریقت معنوی: زیست اخلاقی و سلوک عاطفی / احمد شهدادی؛ از زبانم به دلم آید و از دل به زبان / محمدکاظم حقانی فضل؛ شریعت مسیری امن به سوی حقیقت / زینب کاملان؛ تعامل و تهافت عرفا و فقها در تاریخ / سیدعباس رضوی؛ نیم نگاهی به چهار اثر معنوی نوشته مرتضی کربلایی / محسن دریابیگی؛ تحلیل گوناگونی روایات از منظر فلسفه سیاسی / احمدرضا یزدانی مقدم؛ توهین و مقابله در ترازوی فقه و اخلاق / مصطفی سلیمانی؛ به بهانه فیلم مست عشق / علی مهجور.

مقاله

بررسی تأثیر اجتناب ناپذیر مطالعات فلسفه ذهن در شکوفایی علوم شناختی

فلسفه ذهن

«فلسفهٔ ذهن» زیرمجموعهٔ «فلسفه تحلیلی» است و به مطالعه ماهیت، فعالیت و خصوصیات ذهن، هشیاری و رابطه آنها با بدن می پردازد. نقش فلسفه در علوم شناختی فراتر از نقشی است که فلسفه در علوم دیگر دارد. فلسفه در حوزه های مختلف معرفت بشری با طرح پرسش های بنیادین و تهیه پاسخشان علوم مختلف را پایه ریزی می کند، به طوری که پس از شکل گیری دانشی که قادر به پاسخگویی به آن سؤالات باشد، یک قدم از آن حوزه عقب می نشیند؛ اما فلسفه ذهن در علوم شناختی نقشی فراتر از پایه ریزی این علم از طریق پرسشگری دارد. **منوچهر دین پرست**

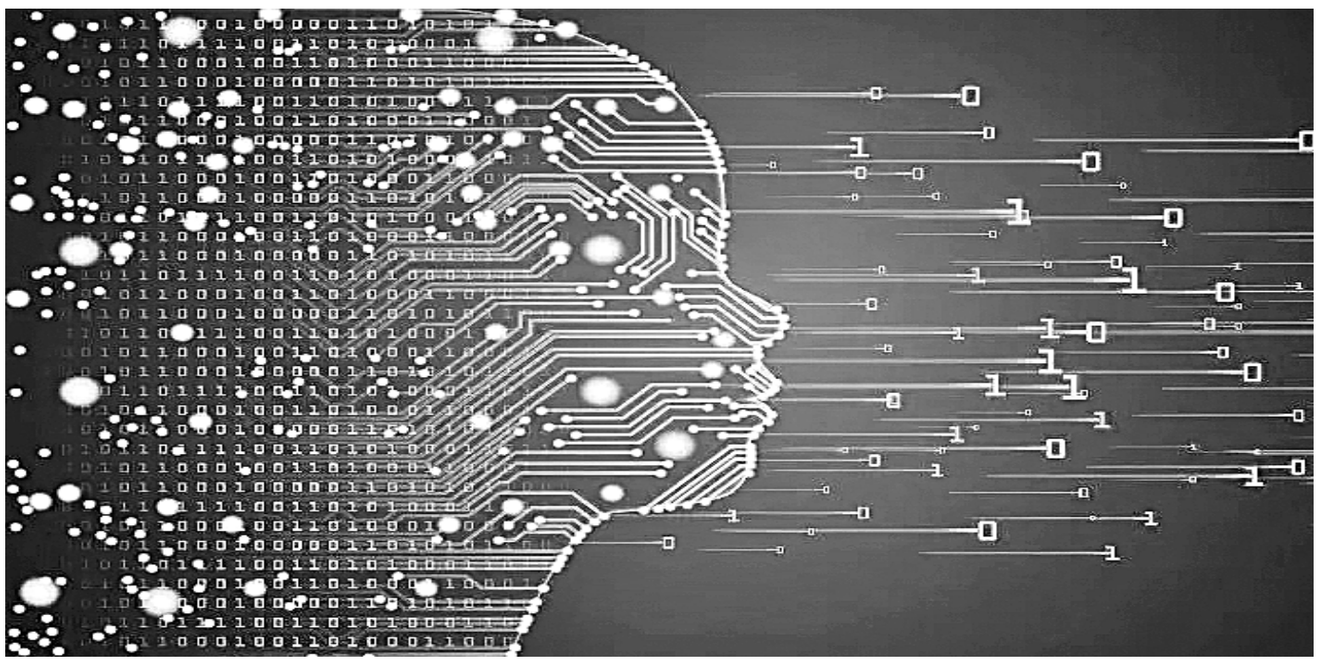

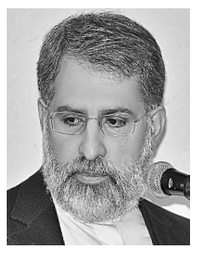

دکتر سیدحسن حسینی
استاد فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

گفتگو
علمی ـ فلسفی

بسیاری از رویکردهای بنیادی که اکنون در علوم شناختی نقش محوری دارند، محصول نظریه پردازی منطق دانان و فلاسفه است. البته فیلسوفان ذهن نیز از پیشرفت علوم شناختی برای پیشبرد نظریه های خود و ابداع نظریه های جدید بهره برداری می کنند. بدین ترتیب فلسفه ذهن نه تنها در پایه ریزی علوم شناختی نقش به سزایی داشته است، بلکه به عنوان یک جزء اصلی تشکیل دهندهٔ این حوزه رابطه‌ای متقابل و پویا دارد. گفتگوی زیر درباره همین موارد است.

علوم شناختی در سطح کلی به دنبال ادغام روشهای فلسفی در فلسفه ذهن و یافته های علوم تجربی در زمینه عصب شناسی و مغز هستند. علم تجربی جدید با ورود به حوزه اعصاب، رشته عصب شناسی را بنا نهاد و مباحث و یافته ها و زمینه های پژوهشی آن تأثیر روزافزونی بر فلسفه ذهن گذاشت تا جایی که متخصصان این حوزه این یافته ها را درخور آن دیده‌اند که علم جدیدی به نام «علوم شناختی» پایه گذاری شود. شما تا چه اندازه فلسفه ذهن را در ظهور علوم شناختی مؤثر می دانید و چه ویژگی هایی برایش قائلید؟

فلسفه ذهن و علوم شناختی از زمان پیدایش به لحاظ توجه به مباحث خاصی که داشتند، بسیار مورد توجه بوده‌اند و مشابهت های بسیار زیادی با هم دارند و شاید نتوان در دوره‌ای از هم تفکیک شان کرد؛ اما می توان به برخی از نقاط افتراق این دو علم اشاره کرد. علوم شناختی دانش میان رشته‌ای است که غالباً از روان شناسی، عصب شناسی، علوم کامپیوتر، زبان شناسی و فلسفه تشکیل شده است؛ بنابراین ترکیبی از این علوم مختلف را در آن می بینیم و مسئله اصلی برای مثال شناخت ذهن و فرایندهای ذهنی و شناخت ادراک و حافظه و مسئله زبان و تصمیم، مواردی هستند که در علوم شناختی قابل بررسی اند. در «فلسفه ذهن» ما به دنبال پرسش ها و پاسخ های مفهومی درباره ماهیت ذهن، آگاهی و حالت های ذهنی و مخصوصاً بحث ذهن و بدن هستیم؛ اما واقعاً اینها را نمی توان از هم جدا کرد و باید گفت که در علوم شناختی ما فرایندهای ذهنی و بدنی را می شناسیم و کارکردهایی که ذهن دارد، اما در فلسفه ذهن به دنبال پاسخ به ماهیت خود ذهن هستیم.

نکته بعدی اینکه در علوم شناختی غالباً بر اساس علوم تجربی روز و مطالعات تجربی و بر اساس داده ها، دنبال شناخت ذهنی هستیم و چندان در پی نظریهٔ صرف نیستیم. در این مطالعات تجربی، شناخت آزمایشگاهی، نقشه برداری ذهن ومحاسبات ذهن وجود دارد که به شناخت بنیادها و کارکردهای ذهنی کمک می کند و همه اینها متأثر از مطالعات تجربی هستند. به طور کلی در علوم شناختی در پی مطالعات تجربی هستیم که بتواند از تئوری های شناخت ذهنی و فرایند ذهنی حمایت کند. در فلسفه ذهن، همان طور که از اسمش مشخص است، به دنبال یک رشته تبیین ها و استدلال ها برای شناخت ماهیت آگاهی و رابطه علیت هستیم.

اینها مواردی است که مطالعه تجربی شاید نتواند خیلی کمک کند که به مسئله ذهن و بدن توجه کنیم. همین «ذهن و بدن» مسئله بسیار کهنی است و به لحاظ تاریخچه فلسفه ذهن از قدمت برخوردار است. قدما آن را بررسی می کردند با اینکه مطالعات تجربی حامی نداشت و نظری محض بود. ما کمتر در فلسفه ذهن سراغ آزمایش های تجربی می رویم و بیشتر به دنبال منطق تحلیلی و تحلیل های مفهومی در باب آگاهی و شناخت ذهن هستیم. البته باید تأکید کرد که در علوم شناختی نیازمند مفاهیم مختلفی برای ایضاح بیشتر هستیم که بتوانیم نظریه مان را بهتر تبیین کنیم؛ لذا از سویی فیلسوفان ذهن برای شناخت علوم شناختی و از سوی دیگر متخصصان علوم شناختی نیازمند به فلسفه ذهن هستند. این رابطه‌ای دوسویه است؛ چون در جایی که شما اطلاعات تجربی داشته باشید که علوم شناختی از آن حمایت کنند، می توان بر برتری نظری فلسفی ذهن نسبت به تئوری های دیگر افزود.

برخی بر آنند که علوم شناختی اصطلاحی برای «علوم ذهن شناسی» (علمهای شناخت ذهن) است که «پژوهش علمی دربارهٔ ذهن و مغز» هم تعریف می شود. اگر در بحث علوم شناختی کفه سنگین و جدی را برای ذهن قائل شویم، چه رابطه‌ای میان ذهن و مغز می توان متصور بود؟ آیا این دو با یکدیگر هم افزایی دارند یا اساساً کارکردشان مستقل از یکدیگر است؟

درباره ارتباط ذهن و مغز بحثهای زیادی شده است. به صورت کلاسیک فرایند ادراک را با مغز توضیح می دادند و مشخص است روابطی که در مغز صورت می گیرد، فرایندهای ادراکی را تبیین می کند. این گونه نیست که ادراک و مغز با هم دیده شوند. تئوری های جدیدی که به نام ۴E مشهور است، مسئله ادراک و ذهن را فراتر از مغز می دانند؛ بنابراین باید رابطه اینها را از هم تفکیک کرد که رابطه بین ذهن و مغز در ادراک به صورت کلاسیک و سنتی با رابطه ذهن و مغز در تئوری های جدید کاملا از هم متمایزند. در تئوری های جدید چیزی به نام انحصار فرایندهای ادراکی در مغز نمی بینیم. مغز عضو مهمی است که در آن شکی نیست، اما ادراک و شناخت در روابط دیگری تعیین می شود؛ برای مثال در «تئوری بدنمندی»، ادراک با تقابل و زاویه و دورنمای بدن در نسبت با اشیای بیرونی تعریف می شود؛ یعنی بدن با کل فرایندهای پیکری اش ادراک را ایجاد می کند و تنها به حافظه و یادگیری منحصر نمی شود. دیدگاه های جدید فرایند ذهنی را اعم از مغز می دانند؛ مثلا در تئوری های بسط یافتهٔ شناختی از محیط و پیرامون نه به عنوان عوامل مؤثر بر شناخت، بلکه به عنوان چیزهای ذاتی شناخت و ادراک صحبت می شود؛ بنابراین تلقی گذشته از ادراک نسبت به شناخت و مغز کاملا عوض شده است. در علوم شناختی همه اینها به صورت نسبی مطرح می شود و مطلقشان نمی پندارند.

در علوم شناختی مسئله جسمانی انگاری (فیزیکالیسم) برتری به تئوری های فلسفی دارد که ممکن است فراتر از آن باشد. در نظریه های شناختی تمام فرایند ذهنی به گونه‌ای کامل مرتبط به فرایندهای فیزیکی در مغز و دستگاه عصبی است. در اعصاب و روابط مغزی اینها هستند که ادراک، حافظه و تصمیم سازی در فرایندهای شناختی حاصل می کنند. چنین نیست که فرایندهای ادراکی تقلیل پیدا کنند به اعصاب و فعالیت های مغزی؛ ولی بخش زیادی از فرایندهای ذهنی و ادراکی به نحوی تام و کامل بر روابط مغزی و فعالیت های شبکه اعصاب مبتنی است؛ بنابراین در علوم شناختی، عصب شناسی و علوم اعصاب (نوروساینس) محور کلی است و آزمایش های متعددی انجام می شود که تناظر بین فعالیت های مغزی و فرایندهای ادراکی مشخص شود. اما پرسش اینجاست که: آیا این تناظر قابل دفاع است یا نه؟ فلسفه ذهن وقتی درباره مغز و ذهن می خواهد صحبت کند، از دیدگاه تناظر بین ادراک و فعالیت های مغزی می تواند خودش را بالاتر ببیند.

در بحث علوم شناختی و نسبتش با ذهن، می توان به روان شناسی شناختی که به بررسی فرایندهای درونی ذهن (از قبیل حل مسئله، حافظه، ادراک، شناخت، زبان و تصمیم گیری) می پردازد هم توجه کرد. موضوعاتی از این قبیل که: انسان چگونه و با چه ساختاری به درک، تشخیص و حل مسئله می پردازد؟ و اینکه ذهن چگونه اطلاعات دریافتی از حواس را درک می کند؟ یا اینکه حافظه چگونه عمل می کند و چه ساختاری دارد؟ اینها از عمده مسائل دانشمندان این رشته است. آیا در بحث روان شناسی شناختی، ما با فلسفه ذهن سروکار داریم و به دنبال تبیین مسائل روان شناسی هستیم یا اینکه اساساً در بحث روان شناسی شناختی نقش ذهن بسیار متفاوت است؟

روان شناسی شناختی ارتباط بیشتری با علوم شناختی دارد و آن هم به دلیل بهره گیری از داده های تجربی تا روشمندی علوم تجربی و فلسفه ذهن است. روان شناسی شناختی بیش از آنکه زیرشاخهٔ روان شناسی باشد، زیرشاخه علوم شناختی است. به این دلیل که ما در علوم شناختی به دنبال بازیافتن شواهد تجربی و تبیین های تجربی برای اموری همچون ادراک، حافظه، حل مسئله و تصمیم گیری هستیم. به همین دلیل بیشتر، از بنیان های تجربی استفاده می کند. البته گفته می شود روان شناسی شناختی واکنشی انتقادی به رفتارگرایی حاکم بر روان شناسی قرن نوزدهم و به ویژه در قرن بیستم بوده و به دنبال توجه بر لایه های مختلف ادراک انسانی است. به هر حال تفاوتش با علوم شناختی روشن است. ما در علوم شناختی به صورت گسترده تر بحث می کنیم؛ مثلا مباحثی که در هوش مصنوعی مطرح می شود و یا شبیه سازی شبکه اعصاب یا بحثهای تکاملی شناختی. در روان شناسی شناختی در مورد پدیده های نسبتاً محدودتر ذهنی از طریق تجارب آزمایشگاهی که علوم شناختی را می سازد، از تحقیقات کاملا تجربی استفاده می کنیم. در اینجا مسائل اصلی ما ادراک و حافظه و تبیین است.

فلسفه ذهن در علوم شناختی نقشی فراتر از پایه ریزی این علم از طریق پرسش های اساسی دارد. بسیاری از رویکردهای بنیادینی که اکنون در علوم شناختی نقش محوری دارند، محصول نظریه پردازی منطق دانان و فلاسفه است. البته فیلسوفان ذهن نیز از پیشرفت علوم شناختی برای پیشبرد نظریه های خود و ابداع نظریات جدید بهره می برند. بدین ترتیب فلسفه ذهن نه تنها در پایه ریزی علوم شناختی نقش به سزایی داشته است، بلکه به عنوان یک جزء اصلی تشکیل دهنده این حوزه رابطه‌ای متقابل و پویا دارد. شما مهمترین نقش فلسفه ذهن در پایه ریزی علوم شناختی را در چه مورد یا مواردی می دانید؟

اگر مسائل فلسفه ذهن را فقط به ذهن برگردانیم، قطعاً فلسفه ذهن از قدمت بیشتری برخوردار است؛ برای مثال مقولات «ذهن»، «بدن» و حتی «نفس» که در فلسفه یونان باستان و اخلاق و فلسفه اسلامی مطرح بوده‌اند، همگی ذیل بحث فلسفه ذهن قرار می گیرند. اما باید توجه کرد آنچه اکنون علوم شناختی و فلسفه ذهن خوانده می شود، تا حدی از مباحث انتزاعی محض خارج شده است. من اینها را همزمان و همراه با هم می دانم. درست است که علوم شناختی در قرن بیستم رشد کرده و داده های تجربی و علم از آن پشتیبانی می کند و آن چیزی که در فضای تعاملی این دو قرار می گیرد، قابل توجه است.

علوم شناختی از هم افزایی رشته های مختلفی مانند روان شناسی، فلسفه ذهن، عصب شناسی، زبان شناسی، انسان شناسی، علوم رایانه و هوش مصنوعی تشکیل شده است. یکی از مسائلی که علوم شناختی پیگیری می کند، بحث تبیین مقایسهٔ سه عاملی ذهن، مغز و رایانه است. شما نقش رایانه را در پیوند ذهن و مغز چگونه تبیین می کنید و چه بستر معرفتی برایش قائل هستید؟

همین طور است که می گویید و به همین روست که معتقدم مطالعات مربوط به علوم شناختی و فلسفه ذهن در دوره جدید با گذشته بسیار متفاوت است و آن هم متأثر از پیشرفت های سخت افزاری و نرم افزاری علوم کامپیوتری است. یکی از مبانی علوم شناختی به مطالعات رایانه‌ای بازمی گردد. جنبه اصلی این ایده به این نکته معطوف است که ذهن را نوعی کامپیوتر می داند که امکان شبیه سازی ذهن را دارد. نظریات مختلفی درباره مطالعات کامپیوتری وجود دارد؛ اما اصل نظریات محاسبه گرایانه بدین معناست که مغز مانند کامپیوتر عمل می کند و همان طور که سازوکار پردازش کامپیوتری وجود دارد، می توانیم شناخت را نیز مانندآن شبیه سازی کنیم. البته این ماجرا دوسویه شده است؛ یعنی هم از طریق فرایندهای مغزی به سراغ توسعه کارهای کامپیوتری رفتند (مثل کارهای مصنوعی اعصاب، چون ادراک و شناخت انسان مبتنی است بر اعصاب) و این الهام بخش مطالعاتی است که از آن استفاده می شود و همین طور کامپیوتر به عنوان هویتی که کار محاسباتی انجام می دهد، برای شناخت ذهن در نظر گرفته می شود.

محاسبه گرایی بیشتر از پیشرفت های مطالعات کامپیوتری برای مطالعات ذهن استفاده کرده است؛ بنابراین گویی الگویی داشته اند که مبتنی بر الگوریتم و قواعد آن است و بر این اساس می توانند ذهن را با آن توضیح دهند. در این محاسبه گرایی چارچوب مفهومی است که در جاهایی علوم تجربی توانسته آن را بررسی کند. اینها نظریاتی هستند که ذیل محاسبه گرایی قرار می گیرد، ولی پردازش اطلاعات را در شبکه اعصاب دنبال می کنند که چه ارتباطی بین نورون ها برقرار است؛ بنابراین کاملا در شبکه اعصاب قرار می گیرد. باید تأکید کنیم که دوران فلسفه ذهن بر اساس دوآلیسم دیگر در چرخه رقابت نیست و بیشتر نظریه‌ای کهن است. اکنون نظریاتی در فلسفه ذهن رقیب محسوب می شوند که بتوانند اتصالی با علوم تجربی و علوم کامپیوتر برقرار کنند. نوعی درهم تنیدگی میان فلسفه ذهن، علوم اعصاب و مطالعات کامپیوتری هست که از یکدیگر حمایت می کنند و در این حمایت، محور، تکیه بر علوم تجربی و داده است؛ بنابراین دوآلیسم چون داده تجربی در آن نیست، از گردونه خارج می شود.

*اطلاعات حکمت و معرفت

مقولات ذهن، بدن و نفس که در فلسفه یونان باستان و اخلاق و فلسفه اسلامی مطرح بوده‌اند، همگی ذیل بحث «فلسفه ذهن» قرار می گیرند

*فرایندهای ادراکی به اعصاب و فعالیت های مغزی تقلیل نمی یابند؛ ولی بخش زیادی از آنها به نحوی کامل بر روابط مغزی و فعالیت شبکه اعصاب مبتنی است؛ بنابراین در علوم شناختی، عصب شناسی محور کلی است و آزمایش هایی انجام می شود که تناظر بین فعالیت مغزی و فرایند ادراکی مشخص شود. فلسفه ذهن وقتی درباره مغز و ذهن بحث می کند، از دیدگاه تناظر بین ادراک و فعالیت های مغزی می تواند خودش را بالاتر ببیند

شعرهای عاشورایی

مجدود بن آدم سنایی
شاعر عارف اواخر قرن پنجم

در این منظومه تعابیری به کار رفته که در نگرش شیعی متعارف نیست؛ همچون لقب امیرالمؤمنین برای امامی جز حضرت علی(ع)؛ اما با توجه به اینکه سنایی ظاهراً حنفی مذهب بود، باید معنی خاصی مورد نظر باشد.

جز دورنگی نشد ز مرگ هلاک
مرد یک رنگ را ز مرگ چه باک؟
مجلس وعظ رفتنت هوس است
مرگ همسایه واعظ توبس است
مرگ را در سرای پیچاپیچ
پیش تا سایه افگند به بسیچ
تو به پیری ز مرگ نندیشی
ملک الموت را مگر خویشی؟
پیش آن کس که قدر دین داند
سرگذشت امَل، اجل خواند

تمثیل در احوال گذشتگان جهان بی وفا

چه کنی سرگذشت طرّاری
سرگذشت اجل شنو باری
تا بگوید چگونه سازم چاه
تا بگوید چگونه سوزم شاه
تا بگوید که گردنان را من
چون شکستم به سروری گردن
تا بگوید ز انبیا و رُسُل
چون گرفتم به قهر بر سر پُل
تا بگوید ز سیّد سادات
که ز ما بر روان او صلوات
احمد مرسل آن که فضل احد
کرده بر جمله انبیاش اوحد
آفتاب مساجد و خلوات
از حق او را صلوة در صلوات
شیخ ابوبکر و عمّر و عثمان
حیدر آن شیر خالق سبحان
تا بگوید ز حال میرحسن
وآن همه خصم چیره بر یک تن
واندر آن کار پور بوسفیان
یک زمان مر ورا نداده امان
تا بگوید ز کربلا و حسین
آن نبی را چو قلب و همچون عین
تا بگوید ز قوم پر شر و شین
شده راضی به قتل میرحسین
کربلا گشته گورخانه ورا
کرده تیر عدو نشانه ورا
زان برآوردن هلاک و دمار
از نژاد امیّهٔ خونخوار

در مناقب امیرالمؤمنین حسین(ع)

ذکر الحسین یضئی العینین سلالة الانبیاء و ولدالاصفیا والاولیاء والاوصیاء و شهید الکربلاء و قرة عین المصطفی، بضعة المرتضی و کبد فاطمة الزهراء رضی الله عنه و عن والدیه، قال الله سبحانه و تعالی عز من قائل فی محکم کتابه: «**ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعَلهم عذاباً مُهیناً**» و اولئک هم الخاسرون، و قال النبی علیه السلام: «**ترکتُ کتاب الله و عترتی**» فاخبر ان وعدالله حق.

پسرِ مرتضی، امیر حسین
که چنویی نبود در کونین
اصل او در زمین علیین
فرع او اندر آسمان یقین
اصل و فرعش همه وفا و عطا
عفو و خشمش همه سکون و رضا
خَلق او همچو خَلق پاک پدر
خُلق او همچو خُلق پیغمبر
پیش چشمش حقیر بُد دنیی
نزد عقلش وجیه بُد عقبی
همت او ورای قمّهٔ عرش
نام او گسترده در همه فرش
مصطفی مر ورا کشیده به دوش
مرتضی پروریده در آغوش
بر رُخش اُنس یافته زهرا
کرده بر جانش سال و ماه دعا
بازداند همی بصیرت او
شجره ی هر کسی ز سیرت او
هم تقی اصل و هم تقی فرع ست
هم زکی تخم و هم بهی زرع ست
نبوی جوهری ز بحرِ جلال
یافته از کمالِ صدق جمال
به سر و روی و سینه در دیدار
راست مانند احمد مختار
دُری از بحرِ مصطفی بوده
صدفش پشت مرتضی بوده
اصل او از برای مختصی
بوده جان نبی و صُلب وصی
او ز حیدر چو خاتم از جمشید
او ز احمد چو نور از خورشید
عقل در بند عهد و پیمانش
بوده جبریل مهد جنبانش
بوده او سرو جویبار هُدی
سرو با تاج و با دواج و ردا
اصلها ثابت اشارت حق
سوی این سرو گفتمش مطلق
آن مثال نبی و عالم زَین
وارث مصطفی امیر حسین
کرده چون مصطفی به اصل و کرَم
شرف وعِرق و خلق هرسه به هم
عشق او اوّلی ست بی آخر
راز او باطنی است بی ظاهر
جگر گرم او ز آب زلال
منع کردند اهل بَغی و ضلال
خشم از اصل او ندارد چشم
از جگرگوشهٔ پیامبر خشم
شده عقل شریف باشرفش
سایهٔ سایه ز آفتاب کَفَش
مزرع اصل و فرع او دل و جان
مَنبت بذر و زرع او ایمان
شاخی از بیخ باغ مصطفوی
دری از دُرج و حقهٔ نبوی
باد بر دوستان او رحمت
بادبر دشمنان او لعنت

صفت قتل حسین بن علی علیه السلام به اشارهٔ یزید علیه اللعنه

دشمنان قصد جان او کردند
تا دمار از تنش برآوردند
عمروعاص از فساد رایی زد
شرع را خیره پشت پایی زد
بر یزید پلید بیعت کرد
تا که از خاندان برآرَد گرد
شرم و آزرم جملگی بگذاشت
جمعی از دشمنان بر او بگماشت
تامر او را به نامه و به حیل
از مدینه کشند در منهل
کربلا چون مقام و منزل ساخت
ناگه آل زیاد بر وی تاخت
راه آبِ فرات بربستند
دل او زان عنا و غم، خستند
عمر سعد، یزید بد اختر
به سرِ آب برفکنده سپر
شمر و عبدالله زیادِ لعین
روحشان جفت باد با نفرین
برکشیدند تیغ بی آزرم
نز خدا ترس و نه ز مردم، شرم
سرش از تیغ به تیغ ببریدند
واندر آن فعل، سود می دیدند
تنش از تیغ خصم پاره شده
آل مروان بر او نظاره شده
به دمشق اندرون یزید پلید
منتظر بود تا سرش برسید
پیش بنهاد و شادمانی کرد
تکیه بر دنیی و امانی کرد
بیتی از قول خویش املا کرد
کین دیرینه جست و اِنها کرد
دست شومش بر آن لب و دندان
زد قضیب از نشاط و لب خندان
کینهٔ خزرج و حدیث اَسَل
وآن مکافات زشت و دست عمل
کینِ آبا بتوخته ز حسین
خواسته کینه های بدر و حُنین
شهربانو و زینب گریان
مانده در فعل ناکسان حیران
سربرهنه بر اشتر و پالان
پیش ایشان ز درد دل نالان
علی الاصغر ایستاده به پای
وان سگان ظلم را بداده رضا
عمر سعد، یزید و ابن زیاد
همچو قوم ثمود و صالح و عاد
بر جفا کرده آن سگان اصرار
رفته از حقد، بر ره انکار
هیچ ناورده در رهِ بیداد
مصطفی را و مرتضی را یاد
یک سو انداخته مجامله را
زشت کرده ره معامله را
کرده دوزخ برای خویش معد
بوالحکم را گزیده بر احمد!
راه آزرم و شرم بربسته
عهد و پیمان شرع بشکسته

در صفت کربلا و نسیم مشهد معظم

حبّذا کربلا و آن تعظیم
کز بهشت آورَد به خلق، نسیم
وآن تن سر بریده در گِل و خاک
وآن عزیزان به تیغ، دلها چاک
وان تن سر به خاک غلتیده
تن بی سر بسی بد افتیده
وآن گزینِ همه جهان کُشته
در گِل و خون تنش بیاغشته
وآن چنان ظالمان بدکردار
کرده بر ظلم خویشتن اصرار
حرمت دین و خاندان رسول
جمله برداشته ز جهل و فضول
تیغها لعل گون ز خون حسین
چه بوَد در جهان بتر زین شَین؟
زخم شمشیر و نیزه و پیکان
بر سر نیزه سر به جای سنان
آل یاسین بداده یکسر جان
عاجز و خوار و بی کس و عطشان
مصطفی جامه جمله بدریده
علی از دیده خون بباریده
فاطمه روی را خراشیده
خون بباریده بی حد از دیده
حسن از زخم، کرده سینه کبود
زینب از دیده ها برانده دو روی
شهربانوی پیر گشته حزین
علیِ اصغر آن دو رخ پُرچین
عالمی بر جفا دلیر شده
روبه مرده، شرزه شیر شده
کافرانی در اول پیکار
شده از زخم ذوالفقار فگار
همه را بر دل از علی صد داغ
شده یکسر قرین طاغی و باغ
کین دل بازخواسته ز حسین
شده قانع بدین شماتت و شَین
هر که بدگوی آن سگان باشد
دان که او شاه این جهان باشد

صفة اصرار الاعداء والباغین لعنهم الله

آدمی چون بداشت دست از صیت
هر چه خواهی بکن که فاصَع شیت
هر که راضی شود به کردهٔ زشت
نزد آن کس چه دوزخ و چه بهشت
مرد عاقل بر آن کسی خندد
کز پی خویش نار بپسندد
دین به دنیا به خیره بفروشد
نکند نیک و در بدی کوشد
خیره راضی شود به خون حسین
که فزون بود وقعش از ثقلین
آن که را این خبیث خال بوَد
مؤمنان را کی ابن خال بوَد؟
من از این ابن خال بیزارم
کز پدر نیز هم دل آزارم
پس تو گویی یزید میر من است
عمروعاص پلید پیرِ من است
آن که را عمروعاص باشد پیر
یا یزید پلید باشد میر،
مستحق عذاب و نفرین است
بد ره و بدفعال و بددین است
لعنت دادگر بر آن کس باد
که مر او را کند به نیکی یاد
من نی ام دوستدار شمر و یزید
زان قبیله منم به عهد بعید
هر که راضی شود به بد کردن
لعنتش طوق گشت در گردن
از «سنایی» به جان میر حسین
صدهزاران ثناست دایم دَین